

مجموعه کتاب های

دانستان

من و دروسرهای جامزه



بنفشه رسولیان

دانستان علوج ویژه ی پایه ی چهارم دبستان

فهرست

پیشنهاد زمان خواندن

مهرماه	فصل اول	۴
آبان ماه	فصل دوم	۱۳
آذر ماه	فصل سوم	۲۷
دی ماه	فصل چهارم	۳۸
بهمن ماه	فصل پنجم	۴۸
اسفندماه	فصل ششم	۶۰
فروردین ماه	فصل هفتم	۶۹
اردیبهشت ماه	فصل هشتم	۸۳

بعد رو به مامان کردم و گفتم: مامان شما میدونید دلیل باریدن
باران سرخ چیه؟
مامان با تعجب گفت: راستش پسر من دلیل اصلیشو نمی دونم،
اما حتما یه جواب علمی داره. میتونی درباره ش تحقیق کنی.



فصل اول باران سرخ!

خبر عجیب و غریب دیشب
حسابی حواس مرا به خودش
جلب کرده بود.

آخر مگر می شود؟

مگر می شود از آسمان باران
بیاید، خیلی هم شدید بیاید. تازه
رنگش هم قرمز باشد. یا به قول
خانم مجری تلویزیون، بارانش
سرخ باشد.

من هرطور که فکر می کردم
نمی توانستم جواب درستی

برای این خبر پیدا کنم. سببا

هم که مثل من از شنیدن این
خبر خیلی شگفت زده شده بود

گفت: میگویم نکنه توی آسمون

بین موجودات فضایی جنگ شده

بعد این بارون سرخ به خاطر

این باشه که خون موجودات

فضایی ریخته روی ابر، تازه

این ابر بارون شدن و بارونشون

سرخ شده. من گفتم: آخه از

کجا معلوم که اصلا آدم فضایی

وجود داشته باشه؟ باید یه جوابی

داشته باشه که آدمو راضی کنه.

آدم فضایی چیه آخه؟ بعدشم اگر

هم که آدم فضاییا باشن، از کجا

معلوم که خونشون قرمز باشه؟



چند روز بعد، خانم معلم توی کلاس علوم گفت: بچه ها درباره باران سرخ اطلاعات دقیقی پیدا کردم، هرکس دوست داره بشنوه، لطفا ساکت باشه.

همه بچه ها روی صندلی هایشان میخکوب شدند. خانم معلم گفت: دانشمندان درباره باران سرخ تحقیقات زیادی کردن و متوجه شدن که یک جور جلبک دریایی ماده ای رو از خودش توی آب پخش کرده که این ماده، رنگی بوده. بعد آب دریا بخار شده در حالی که این ماده سرخ هم در بخار آب وجود داشته و بعد که این بخار تبدیل به بارون شده به رنگ سرخ در اومده. همه بچه ها با تعجب به خانم معلم و بعد به همدیگر نگاه می کردند.

من هم با تعجب به خانم معلم نگاه کردم و توی افکار خودم فرو رفتم. وای....

چه جواب های خنده داری به این سوال داده بودیم.

دانشمندان عزیز دم شما گرم.









اما از مامان و بابا و سبا و مادر بزرگ که پنهان نیست از شما چه پنهان، من هم یک عادت بد دیگر در زمینه اسراف برق داشتم و آن این بود که شب که می شد، همه لامپ های توی خانه را روشن می کردم.

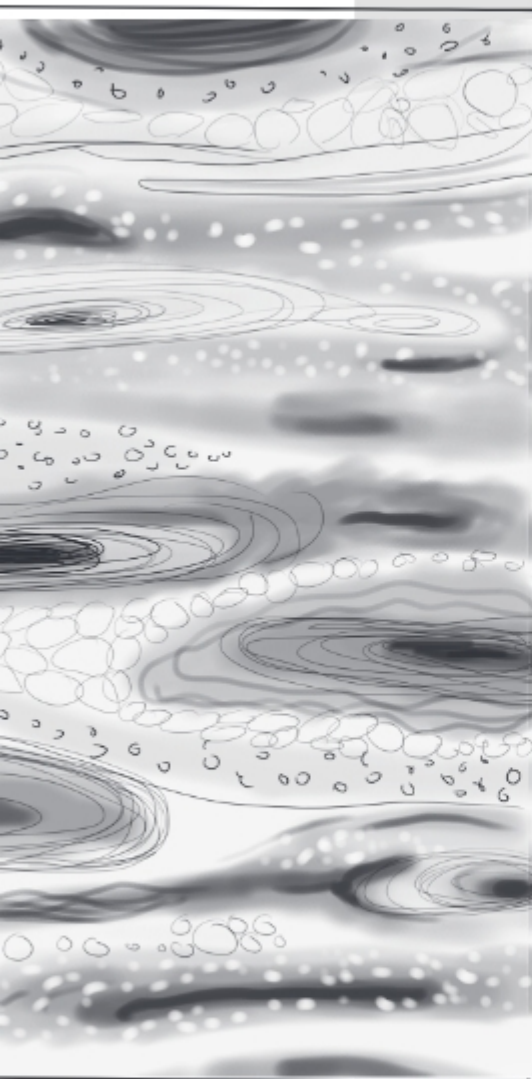
برای همین مامان و بابا تصمیم گرفتند هر وقت که لامپ اضافی روشن بماند، شخص خلافکار را دستگیر و تنبیه کنند.

و تنبیه آن شخص این بود که باید به مدت ده دقیقه کتف و شانه همه اعضای خانواده را ماساژ بدهد.

راستش من تقریبا هر شب دستگیر میشدم و به عنوان تنبیه، شانه های بابا و مامان و زلوه های مادر بزرگ را ماساژ می دادم. اما کم کم یاد گرفتم که لامپ های اضافی را خاموش کنم. ولی انگار این ماساژ دادن دست و پای بزرگترها خیلی برایشان جالب و خوشحال کننده بوده است. چون من دیگر هیچ لامپ اضافی را روشن نمی گذارم اما همچنان به ماساژ دادن ادامه می دهم. شما هم سعی کنید لامپ های اضافی را خاموش کنید.







او گفت که در دل زمین حرارت آنقدر زیاد است که سنگها و فلزات به صورت مایع وجود دارند و بعد این سنگها بر اثر فشار و گرمای شدید داخل زمین تغییر شکل و حالت می دهند و به سنگ دیگری تبدیل می شوند. مثلاً سنگ آهک آنقدر گرما و فشار می بیند که تبدیل به سنگ ارزشمند مرمر می شود.

یاد حرفهای بابا افتادم که می گفتند آدم باید توی زندگیش خیلی از فشارها و سختیها را تحمل کنه خیلی شکستها رو بپذیره خیلی سربالاییها رو بالا بره تا بالاخره برسه به قله موفقیت. این سنگ مرمر هم طفلکی همین جوریه بوده. یعنی اول سنگ آهک بوده و ارزش زیادی نداشته اما بعدش اونقدر فشار و گرما و سختی رو تحمل کرده تا حالا شده سنگ مرمر. کلی هم قیمت داره. همه آدمها هم دوست دارن برای تزئین خونه هاشون ازش استفاده کنن.

